

هستی‌شناسی اصول بنیادین دادرسی کیفری

عباس تدین* زینب باقری نژاد**

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۵)

چکیده

اصول بنیادین در هر نظام حقوقی زیرساخت‌ها و پایه‌های هر نظام حقوقی را می‌سازند. این اصول مفاهیمی فراقانونی هستند که به عنوان میراث نسل‌های گذشته مورد پذیرش وجدان عمومی قرار گرفته و امروزه به عنوان مسلمات حقوق نیازی به اثبات ندارند. وجود این اصول، عقلانیت و انسجام ساختار حقوقی را تضمین کرده و فقدان آن، موجب آشفتگی و بی‌نظمی حقوقی می‌شود. این اصول که ریشه در اعتقادات و باورهای آن نظام، یافته‌ها و آموزه‌های حقوق بشری، حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی دارند، در قلمرو آیین دادرسی کیفری، اهمیتی دوچندان می‌یابند، زیرا آیین دادرسی کیفری در صدد آشتی میان آزادی و امنیت است و بدیهی است اصول بنیادین حاکم در این مرحله باید از یک طرف، تأمین‌کننده حقوق فردی در مفهوم خرد و حقوق بشر در مفهوم کلان بوده و از سوی دیگر، تضمین‌کننده امنیت شهروندان و جامعه باشند. موضوع و هدف مقاله حاضر شناسایی مفهوم اصول بنیادین دادرسی کیفری و ویژگی‌های آن در قالب یک پژوهش نظری است. برآمد این پژوهش نشان می‌دهد اصول بنیادین دادرسی اصول کلی و دائمی هستند که ریشه در حقوق اساسی و بنیادینی دارند که وجود آنها باعث پایداری و دوام و نبود آنها موجب از هم گسیختگی حیات دادرسی و مشروعیت آن می‌گردد. واژگان کلیدی: آیین دادرسی کیفری، اصول بنیادین، دیوان کیفری بین‌المللی، رویه قضایی.

* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

atadayyon@gmail.com

** دانش‌آموخته دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

مقدمه

اصول بنیادین هر نظام حقوقی، جای گرفته در دل ساختارهای حقوقی خود، شاکله اصلی آن نظام را تشکیل می‌دهند. هر نظام حقوقی با اجزاء و ساختارهای حقوقی خاص خود مبتنی بر اصول و قواعدی است که به طور مستقیم از مبانی حقوق سرچشمه می‌گیرند. عقل، اخلاق، مذهب و پایه‌های تمدن یک قوم از نیروهای سازنده حقوق هستند و همان گونه که تغییر در این نیروها در یک جامعه به کندی صورت می‌پذیرد، اصول برخاسته از آنها نیز از دگرگونی و تحول مداوم مصون هستند. اصول پایه‌های هر ساختار حقوقی را شکل داده و نمایانگر ارزش‌های حاکم بر هر نظام حقوقی هستند. وجود این اصول عقلانیت و انسجام ساختار حقوقی را تضمین کرده و فقدان آن، موجب آشفتگی و بی‌نظمی حقوقی می‌شود. این اصول که ریشه در اعتقادات و باورهای آن نظام، یافته‌ها و آموزه‌های حقوق بشری، حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی دارند، در قلمرو آیین دادرسی کیفری اهمیت بیشتری دارند. تأکید بر این اصول بنیادین در مواد مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری جدای از جنبه آموزشی و فرهنگی آن، ابزار تفسیر صحیح قانون در جهت پاسداری، بیان اصول و مبانی اساسی دادرسی و معیار و مبنایی مهم برای سنجش و ارزیابی اعتبار تصمیمات قضایی از جهت تطابق با این اصول بنیادین است. همان گونه که تحقق یک دادرسی منصفانه در مرحله دادگاه منوط به رعایت اصول، ضوابط و قواعدی خاص مانند احترام به اصل برائت، حق داشتن وکیل، علنی بودن دادرسی و ترافعی بودن رسیدگی است، این رویکرد در بستر تحقیقات مقدماتی، یعنی مرحله دادرسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. این نگرش به دنبال اعمال ویژگی‌های خاص رسیدگی در مرحله پیش از محاکمه است. بر این اساس، قضاوتی شدن دادرسی، در ادامه جهانی شدن اصول بنیادین آیین دادرسی کیفری، نظام حقوق نوشته را به نظام حقوق کامن‌لا نزدیک‌تر کرده و به دنبال آن، روح حاکم بر دادگاه را که قبل از این با روح حاکم بر دادرسی متفاوت بود تا حدودی زیاد به هم شبیه نموده است. حضور فعالانه وکیل،

دسترسی عادلانه طرفین به محتویات پرونده، برقراری اصل تساوی سلاح‌ها و کاهش اختیارات بازپرس از جلوه‌های این نگرش هستند. همچنین، از آنجا که تبلور گفتمان جهانی در نحوه رسیدگی به جرایم در پرتو محاکمات دیوان کیفری بین‌المللی نمود می‌یابد و اساسنامه این دیوان و رویه قضایی حاکم بر آن از برخی جهات هم‌الهام‌بخش حقوق داخلی کشورها هستند و هم‌بازتاب تأثیر دستاوردهای حقوق داخلی کشورهای عضو در زمینه آیین دادرسی کیفری دیوان، این اصول و رویه قضایی راجع به آن در این میان باید مورد توجه قرار گیرند. در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان تعریفی از اصول بنیادین دادرسی کیفری ارائه نمود؟ و آیا این اصول ویژگی‌های مشترکی دارند؟ درصدد آن هستیم که ابتدا چستی اصول بنیادین دادرسی کیفری (شماره ۱) و سپس ویژگی‌های آن (شماره ۲) را در پرتو اندیشه‌های علمای حقوق و رویه قضایی داخلی و بین‌المللی بررسی کنیم.

۱. چستی اصول بنیادین

۱-۱. مفهوم اصل

هرچند اصول حقوقی زیرساخت‌های هر نظام حقوقی را بنا می‌نهند و در حقیقت پایه‌ها و ارکان ساختارهای آن را می‌سازند، ارائه تعریفی جامع و مانع از این اصول به علت گستردگی دایره شمول آنها دشوار می‌نماید و حتی برخی از حقوقدانان پس از سال‌ها بررسی، آن را مفهومی غیرقابل تعریف دانسته (صادقی، ۱۳۸۴: ۱۳) و فقط به ذکر مصادیق این اصول بسنده نموده‌اند. آنچه باعث این ابهام و دشواری شده این است که از یک سو، هرچند برخی از اصول (مانند اصل برائت) به صراحت در قانون آمده‌اند، بسیاری از آنها همچنان به صورت نانوشته باقی مانده (مانند اصل مشروعیت تحصیل دلیل) و همین امر نه تنها احصای آنها را ناممکن می‌سازد، بلکه مانعی بزرگ در تبیین مفهوم آن به شمار می‌رود. از سوی دیگر، قانون و رویه قضایی نیز نمی‌توانند

راهگشای ارائه تعریف برای این اصول باشند، چرا که هر کجا قانونگذار و رویه قضایی به این اصول اشاره کرده‌اند، مفهومی از آن ارائه نداده‌اند. به همین علت، رسالت تبیین مفهوم اصول حقوقی، به ویژه اصول بنیادین دادرسی، بر عهده آموزه‌های علمای حقوق خواهد بود.

اصول جمع کلمه اصل و در لغت به معنای ریشه، بنیاد، پایه و قاعده است. در لغت، گاه اصل و قاعده را به یک معنا به کار می‌برند که این کاربرد در قلمرو حقوق نیز دیده می‌شود. اما در اصطلاح حقوقی، اصل در معانی مختلفی استعمال شده است که دو معنای آن از همه مهم‌تر جلوه می‌نماید:

۱- قاعده: قاعده حکمی کلی است که منشأ تحصیل احکام جزئی است؛ به عنوان نمونه، هر گاه از اصل برائت در قلمرو حقوق کیفری سخن می‌گوییم، اصل را به همین معنا به کار می‌بریم. یعنی قاعده کلی در دادرسی‌های کیفری بی‌گناهی اشخاص است و هر گاه در آن دچار شک گردیم، به قاعده کلی رجوع می‌کنیم و تا زمانی که استثنائی بر آن وارد نشده باشد، حکم اصل اعمال می‌گردد.

۲- مبنا و دلیل: گاه اصل به معنای مبنا و دلیل یک حکم به کار می‌رود؛ به عنوان نمونه، هر گاه گفته شود اصل این نظر عرف است، منظور مبنا و دلیل پذیرش این نظر، حکم عرف و عادت است.

در اصطلاح لاتین، اصل (Principe, Principal) ریشه در واژه لاتین (Principium) دارد که به مفهوم شروع و آغاز است (vergès, 2015: 19). از دیدگاه ژرا کُرنو (cornu, 2014: 150)، اصل معانی مختلفی دارد:

- ۱- قاعده یا هنجار عمومی با وصف غیر حقوقی که می‌تواند هنجارهای حقوقی را بسازد.
- ۲- قاعده عامی که باید در غیاب متون و قواعد خاص اعمال شود.
- ۳- بنیان یا نهاد اساسی که یک نظام یا ساختار را توصیف می‌کند.

۴- قواعد حقوقی.

از میان این معانی، آنچه به مفهوم اصول حقوقی نزدیک‌تر است مفهوم قاعده است. هر چند اصل حقوقی با قاعده حقوقی نیز متفاوت است. قواعد مصادیق اجرای یک اصل هستند. قواعد بر مبنای در حال تغییر اجتماعی مبتنی هستند. تغییر مصالح جمعی و ظهور متغیرهای جدید قاعده‌ای نو می‌آفریند و این قاعده در گذر زمان جای خود را به مقررات جدید می‌دهد. در مقابل، اصول حقوقی به عنوان پایه‌های نظام حقوقی بر مبنای و نیروهای زیرساختی حقوق تکیه دارند و به همین دلیل است که تغییر و زوال قواعد روندی سریع‌تر از اصول دارند.

در تعریف اصول حقوقی باید به ویژگی‌های آن، یعنی عمومیت، استمرار، داشتن ارزش اجتماعی و انعطاف‌پذیری اصل توجه کرد. کلیت یا عمومیت داشتن یک اصل، چه به مفهوم اشتراک آن در میان تمام نظام‌های حقوقی و چه به مفهوم وجود چند اصل حقوقی فرعی در دل آن، از ویژگی‌های مهم یک اصل حقوقی است. هر چند دائمی بودن و استمرار وصف ممیزه اصول از قواعد حقوقی نیستند، چراکه قاعده حقوقی نیز به حکم طبیعت خود از دوام برخوردار است، اما مبنای این دوام متفاوت است. قواعد بر مبنای در حال تغییر اجتماعی مبتنی هستند، در حالی که اصول بر مبنای و نیروهای سازنده حقوق تکیه دارند. ارزش اجتماعی داشتن یک اصل می‌تواند هم مبنای توکد یک اصل و هم مبنای بقاء و استمرار آن اصل باشد. اصول حقوقی مفاهیمی با بار ارزشی بالا هستند و قانونگذار مکلف است نظام ویژه و محلی ارزش‌ها و اعتقادات را که زمینه‌ساز نوعی خودآگاهی است و مقوم جهان اجتماعی افراد جامعه است بشناسد و با درک مؤلفه‌های ارزشی حاکم بر آن جامعه، ارائه طریق کند. این ارزش‌ها که از دیدگاه آگوست کنت، جامعه‌شناس فرانسوی، قدرت معنوی قلمداد شده‌اند، باید در مقام وضع قانون مورد توجه قانونگذار قرار گیرند (وثوقی، ۱۳۹۵: ۱۹۳). اصول ارزشی حقوق هسته اصلی نظام حقوقی بوده و دوام آن را تضمین می‌کنند. همچنین، نمی‌توان وجود یک حاشیه انعطاف در فهم و تفسیر و اجراء و نحوه

کاربرد این اصول را منکر شد، چه اینکه طبیعت کلی بودن آنها اقتضای تفسیربرداری و حتی گاه تنوع در فهم را دارد (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۵: ۲۴۲).

از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد اصول حقوقی کلی‌تر از قواعد حقوقی هستند، زیرا هر اصل دربرگیرنده چند قاعده حقوقی است. اصول همچنین از دوام بیشتری نسبت به قواعد برخوردارند، چراکه اصول بر مبانی حقوق تکیه دارند و به طور غیرمستقیم ناظر بر رفتار مکلف هستند، اما قواعد مبتنی بر وقایع مستقیم خارجی بوده و ارتباط بیشتری با عوامل متغیر اجتماعی دارند و بنابراین سریع‌تر از اصول تغییر می‌کنند. همچنین، آشکار می‌گردد که اصل با حق متفاوت است. حق امتیاز یا توانایی است که قانون به افراد می‌بخشد یا داشتن آن را به رسمیت می‌شمارد و بر این اساس در برابر آن خود شخص یا سایر افراد جامعه تکالیفی می‌یابند. با وضع اصول برای اشخاص حقوقی پدید می‌آید که احترام به این حقوق به معنای احترام به آن اصول است. از این رو، جایگاه و اهمیت این حقوق باعث می‌گردد تا این حقوق شأن و جایگاهی همسنگ با اصول بیابند و گاه به جای اصل استعمال گردند. بنابراین، اصول حقوقی را می‌توان اصول کلی و دائمی تعریف کرد که منشأ و منبع وضع قواعد جزئی و نماینده ارزش‌های حاکم بر جامعه هستند.

۲-۱. مفهوم اصول بنیادین

اینکه کدام اصل را می‌توان بنیادین خواند و کدام را غیربنیادین و یا به عبارتی معیار ما برای بنیادین دانستن یک اصل کدام است و آیا نظام‌های حقوقی مختلف برداشت یکسانی از اصول بنیادین دارند، بستگی به مفهومی خواهد داشت که از حقوق بنیادین ارائه می‌گردد. اگر حقوق بنیادین را ترجمان واقعی دسته‌ای از هنجارهای اخلاقی، سیاسی و فلسفی بدانیم که از آبخور آزادی، برابری، مردم سالاری و دولت قانونمدار سیراب می‌شوند (گرجی، ۱۳۹۳: ۹)، اصول بنیادین را نیز باید اصولی قلمداد کنیم که ریشه در این حقوق اساسی و بنیادین دارند که وجود آنها باعث

پایندگی و دوام و نبود آنها موجب از هم گسیختگی حیات دادرسی و مشروعیت آن می‌گردد. این اصول بنیادین غیرقابل عدول هستند و قانونگذار، دادرس و طرفین دعوا مکلف به رعایت آن هستند و فقط در تعارض با سایر اصول بدون اینکه ارزش و اعتبار خود را از دست بدهند، ممکن است بر اصل دیگری ترجیح داده شوند. این اصول ضامن اجرای عدالت در دادرسی هستند و عدول از آنها به درجه‌ای از اهمیت است که می‌تواند دادرسی، ادله یا تصمیم قضایی را بی‌ارزش و بی‌اعتبار سازد. «تعارض دو اصل حقوقی با بی‌اعتباری یکی از آن دو پایان نمی‌یابد، بلکه فقط اصلی بر اصل دیگر تفوق داده می‌شود؛ در جایی که قاعده حقوقی اصلی کلی را نادیده انگاشته، بهتر است در پی یافتن اصلی دیگر باشیم که بر آن ترجیح یافته است» (جعفری تبار، ۱۳۹۳: ۸۴).

اصول بنیادین دادرسی از یک سو، راهنمای دادرس در تفسیر دادگرانه از وقایع و مواد قانونی خواهند بود و در عین حال، ملاک ارزش‌گذاری آرای قضایی قلمداد می‌گردند و از سوی دیگر، راهنمای عالمان حقوق در تفسیر آرای قضایی و مقررات قانونی به حساب می‌آیند. هرچند احصاء و شمارش همه اصول بنیادین و اساسی حاکم بر فرآیند دادرسی کیفری از یک سو، به علت اختلاف نظر در خصوص اصل یا وصف اساسی و بنیادین آن در میان اندیشمندان حقوق و از سوی دیگر، پراکندگی و تنوع اصول و قواعد جاری در این قلمرو، به راحتی امکان‌پذیر نیست، با بررسی دیدگاه‌های علمای حقوق و تأمل در رویه قضایی در قلمرو آیین دادرسی کیفری، می‌توان اصول اساسی و بنیادین حاکم بر رسیدگی‌های کیفری را آن دسته از اصولی بدانیم که از یک سو، ناظر بر مرجع قضایی و رسیدگی جاری در آن هستند و از سوی دیگر، در مقام حمایت از حقوق و آزادی‌های متهمان و بزهدیدگان وضع و بنا شده‌اند. هرچند در اصل قلمداد نمودن برخی از این قواعد حقوقی محل تأمل است، از آنجا که بسیاری از آنها باعث دوام و بقای دادرسی‌های کیفری و تضمین مشروعیت و قانونمندی آن هستند، از دیدگاه ما اصل قلمداد گردیده‌اند.

اصول و قواعدی که ناظر بر مرجع قضایی و رسیدگی‌های آن هستند اصولی امنیت‌محور محسوب می‌شوند که درصدد تضمین و تأمین امنیت شهروندان و اجتماع هستند. از این دیدگاه، اصولی چون اصل کشف حقیقت، اصل قانونی بودن تحصیل ادله کیفری و اصل تسریع در رسیدگی‌های کیفری در زمره اصول ناظر بر جریان رسیدگی قضایی خواهند بود، که قواعد منبعث از آنها گرایش به حمایت از حقوق اجتماع را نشان می‌دهند. همسنگ و هم‌تراز با این اصول، قواعد و اصول ناظر بر مرجع قضایی وجود دارند که اصل قانونی بودن این مرجع، اصل استقلال و بی‌طرفی آن و همچنین اصل در دسترس بودن مرجع قضایی اصولی امنیت‌محور قلمداد می‌گردند، که عدم رعایت آنها رسیدن به یک دادرسی عادلانه و منصفانه و حتی قانونمندی و مشروعیت رسیدگی را به مخاطره می‌اندازد.

در کنار این دسته از اصول، در بستر مقررات قانونی و رویه قضایی و حتی از دیدگاه علمای حقوق، دسته دیگری از اصول بنیادین قابل استخراج و استنباط هستند، که آنها را می‌توان اصول آزادی‌محور خواند. این دسته از اصول از یک سو، ناظر بر حمایت از حقوق و آزادی‌های متهمان هستند، که در فرآیند بازپرسی، دستگیری و بازداشت آنان در فرآیند دادرسی کیفری باید رعایت گردند. احترام به اصل برائت و رعایت اصل تساوی سلاح‌ها، احترام به حقوق دفاعی متهم و اصل تفهیم اتهام، قاعده منع بازداشت غیرقانونی، تضمین حقوق افراد بازداشت‌شده و رعایت اصول حاکم بر مکان‌های نگهداری پیش از محاکمه در زمره این دسته از اصول و حقوق متهمان هستند. از سوی دیگر، بزهدیده جرم نیز در فرآیند رسیدگی کیفری از حقوقی برخوردار است که در لوای پیش‌بینی اصول ناظر بر حمایت از حقوق بزهدیدگان قابل تضمین و بازشناسی است. اصل رعایت کرامت بزهدیده، تأمین امنیت او، حق مشارکت در فرآیند دادرسی، اصل اطلاع‌رسانی به بزهدیده

و در نهایت، حق جبران خسارات وارد بر او، در شمار اصول ناظر بر حمایت از حقوق بزه‌دیدگان هستند.^۱

۲. ویژگی‌های اصول بنیادین دادرسی کیفری

اصول به عنوان پایه ساختارهای حقوقی بیانگر مجموعه متنوعی از ارزش‌ها و قواعد حاکم بر یک نظام حقوقی هستند که در عین گوناگونی، دارای ویژگی‌هایی مشترک و یکسان هستند. در هر نظام حقوقی، اصول کلی وجود دارند که بیانگر ارزش‌ها و معیارهای حاکم بر آن نظام هستند. قانونگذار با الهام از این ارزش‌ها و آرمان‌های مطلوب، اقدام به وضع قواعدی می‌نماید که میراث نسل‌های گذشته و ثمره سده‌های متمادی هستند. این گونه است که اصول حقوقی و در فرآیند دادرسی، اصول بنیادین با ویژگی‌های خاص خود یعنی استمرار در طول زمان، عام بودن و انعطاف‌پذیری استخراج و استنباط می‌گردند.

۲-۱. استمرارپذیری

در نگاهی کلی، اصول حقوقی دربردارنده روح قانون، قواعد حقوقی یا برآیند نظرات حقوقدانان دانسته شده‌اند (بولانژه، ۱۳۷۶: ۷۴)، که مانایی و پایداری آنها برای حفظ و بقاء ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر این اصول منطقی جلوه می‌نماید. از دیدگاه برخی از حقوقدانان، استمرار و تداوم اصول و

۱. برخی از اصول بنیادین دادرسی رابطه‌ای مستقیم با اقدامات و تدابیر قضایی در فرآیند رسیدگی‌های کیفری دارند. این دسته از اصول در درون فرآیند دادرسی به عنوان اصول قاعده‌ساز قلمداد می‌گردند که رعایت آنها شرط اعتبار اقدامات و اعمال دادرسی محسوب می‌شود (مانند اصل برائت و اصل بی طرفی)، اما دسته دیگری از این اصول به عنوان اصول هدایتگر شناخته می‌شوند که هدف آنها اعتبار بخشی به اقدامات قضایی نیست، بلکه به دنبال تضمین حسن جریان دادگستری و اداره مطلوب فرآیند قضایی هستند و عدم رعایت آنها با ضمانت اجرایی غیر از بطلان یا بی‌اعتباری اقدامات و تدابیر مواجه می‌گردد (اصل تسریع دادرسی و رعایت استانداردهای مهلت معقول). این نکته را نباید فراموش کرد که تفکیک اصول بر اساس این تقسیم‌بندی همواره به راحتی امکان‌پذیر نیست و بسیاری از اصول وصف و نقشی دوگانه را بازی می‌کنند، که قرار دادن آنها در یک دسته بر اساس مهم‌تر جلوه نمودن یک ویژگی نسبت به ویژگی دیگر خواهد بود (باقری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲۱۰).

قواعد حقوقی وصفی است که به حقوق ثبات و امنیت می‌بخشد (vergès, 2015: 206). ژرژ ریپرت معتقد است: «هدایت و مدیریت بشری، اقتضای مجموعه‌ای از قواعد و اصول باثبات و مستحکم را دارد» (vergès, 2015: 207)؛ این ویژگی باعث می‌گردد که اصول دادرسی کیفری نیز به عنوان بنیان‌های محکم و استواری جلوه نمایند که مانع انحراف مسیر دادرسی از اجرای عدالت می‌گردند (مودن‌زادگان، ۱۳۷۹: ۲۷). بنابراین، شناخت ثبات اصول در کنار تحوّل و تکامل اصول به عنوان ویژگی‌های سازندهٔ تداوم و استمرار اصول در طول زمان مهم جلوه می‌نماید.

۲-۱-۱. ثبات اصول

از دیدگاه برخی حقوق‌دانان (vergès, 2015: 210) ثبات اصول به مفهوم «قابلیت مقاومت و پایداری یک قاعده در جریان اصلاحات حقوقی» برآورد می‌گردد. این بدین معناست که اصول «مقیّد به زمان خاص نبوده و تا زمانی که توسط اصل جایگزین منسوخ نگردیده است، دارای اعتبار بوده و قانونگذار در مقام وضع قانون و دادرس در صدور حکم و تفسیر قانون نمی‌توانند آن را نادیده انگارند» (صادقی، ۱۳۸۲: ۳۴). برخی از اصول در طول زمان ثابت باقی می‌مانند که میزان ثبات و مانایی آنها بستگی به حمایت قانونی، درجهٔ پذیرش اجتماعی یا هدف غایی آنها دارد. «اگر هدف یک اصل در بستر اجتماع قوی ارزیابی گردد، آن قاعدهٔ حقوقی جاودانه می‌گردد» (vergès, 2015: 211). اصول کلی حقوقی هر چند جاودانه به نظر می‌رسند، «لیکن به واقع لایتغیر نیستند و با تغییر پارادایم‌های جوامع انسانی این اصول نیز تغییر می‌کنند» (جعفری‌تبار، ۱۳۹۳: ۲۰۳). هر اصل و قاعدهٔ حقوقی که میان گذشته و آینده استمرار یافته و بالتبع تحوّل و تکامل یابد ثبات و دوام پیدا می‌کند. بنابراین، اگر قاعده‌ای ناگهان به وجود آمده و ناگاه از بین برود، نمی‌تواند به عنوان یک اصل پذیرفته شود. برخلاف مقررات تشریفاتی و غیر تشریفاتی که در مقابل تکمیل و توسعه اصول تغییر می‌پذیرند (مهاجری، ۱۳۹۱: ۳۱)، اصول دادرسی مفاهیمی ثابت و کمتر قابل تغییر هستند.

«اصول و قواعد عامّ حقوقی که در حقیقت برآمده از فرهنگ، ارزش‌ها و توقّعات اساسی یک جامعه به حساب می‌آید، ارکان و چارچوب‌های اساسی یک نظام حقوقی را تشکیل می‌دهند» (شاملو، ۱۳۸۳: ۲۶۶) و برای اینکه به این وصف متّصف گردند، باید دوام و ثبات داشته باشند. به واسطه همین استحکام و پایداری، زادگاه اصلی این اصول را می‌توان در قوانین اساسی کشورها جستجو نمود.^۱

اگر بپذیریم اصول دادرسی به تأسی از این ویژگی و استواری بر بنای عقلاء وصف بنیادین و راهبردی می‌یابند (فرّخ‌زادی، ۱۳۷۹: ۴۰)، سرمنشأ و ریشه بسیاری از آنها را باید در قواعد و مقرّرات فراقضایی جستجو نماییم. برای نمونه، اصل برائت به عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی، جدای از اینکه در قانون اساسی بدان تصریح شده است،^۲ در اسناد بین‌المللی نیز جایگاه خاصّ خود را دارد.^۳ با پذیرش اینکه هدف اساسی اصول بنیادین دادرسی همان هدف غایی آیین دادرسی کیفری یعنی ایجاد و اعاده نظم به اجتماع و حفظ حقوق افراد در جامعه خواه به عنوان افراد ناکرده‌بزه یا به عنوان مّتهم است، بدیهی است دستیابی به این اهداف از طریق اصول و قواعد مترلزل و بی‌ثبات امکان‌پذیر نخواهد بود. ایجاد بنیادهای مستحکم حقوقی نیز فقط بر پایه‌هایی که برخاسته از مقبولیت اجتماعی و حمایت‌های قانونی هستند استوار می‌گردد. بنابراین، اصول بنیادین دادرسی نیز، که بسیاری از آنها ثمره سده‌های گذشته و میراث مشترک بشری هستند، به دنبال ثمربخشی آنها در عمل و آشکار شدن آثار مثبت آنها و بالتّبع تضمین و حمایت‌های قانونی از آنها ماندگار گردیده‌اند، اما این اصول برای بقاء و استمرار خود، با حفظ مبانی و ریشه‌ها، تحوّل و تکامل یافته‌اند.

۱. به عنوان نمونه در قانون اساسی ایران می‌توان به اصول ۳۴، ۳۵، ۱۶۵ و ... اشاره نمود.

۲. اصل سی‌وهفتم قانون اساسی.

۳. ر.ک. ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، بند دوم ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و بند نخست ماده ۶۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی.

۲-۱-۲. تحوّل و تکامل اصول

ثبات و پایداری اصول به معنای تحوّل ناپذیری آنها نیست. تحوّل و تکاملی که مجموعه قواعد حقوقی را در بر می‌گیرد اصول را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. این تغییر و تحولات که در بسترهای حقوقی نیز جریان دارند به دنبال انطباق اصول با نیازها و اقتضائات حقوقی هستند. هر چند قواعد و اصول حقوقی دارای یک ثبات خاص هستند که به آنها اجازه مقاومت در برابر تغییرات نظام‌های حقوقی را می‌دهد، این اصول در طول زمان متحوّل می‌گردند و مانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی متولّد می‌شوند و زندگی می‌کنند و از بین می‌روند. در طول این مدّت بسیاری از قواعد و اصول حقوقی تقویت می‌شوند، ضعیف می‌گردند یا تغییر شکل می‌دهند. هر چند بپذیریم ثبات یک اصل مقدّمه استمرار و حیات آن است، بقای یک اصل و جری این استمرار نیازمند تحوّل و تطابق آن اصل با عناصر زندگی اجتماعی و انعطاف‌پذیری آن در عمل است.

از دیدگاه یک نظریه پرداز بلژیکی (ostf, 2010: 7) تحوّل اصول و تعادل در آنها می‌تواند در طی چهار مرحله به وجود آید؛ مرحله نخست را می‌توان مرحله «یادآوری» نام نهاد که در این مرحله، اصول با گذشته خود مرتبط می‌گردند و وابستگی خود را با گذشته حفظ می‌کنند. دومین مرحله مرحله «عبور» است که به اصول اجازه می‌دهد تا از گذشته خود جدا شوند. سومین مرحله مرحله «تعهد و امید» است که اصول را به آینده مرتبط ساخته و وفق تغییر و تحوّل را پیش روی اصول قرار می‌دهد و در نهایت، چهارمین مرحله که مرحله «انتقاد» و زیر سؤال بردن حقوق و اصول مرتبط با آن است که بستر ساز تحوّل و تکامل اصول می‌گردد. این ارتباط اصول با گذشته و آینده است که استمرار و تحوّل آنها را در طول زمان میسر می‌سازد. راه یافتن اصل سازش و به دنبال آن حق بر مشارکت بزه‌دیده در دادرسی‌های جایگزین تعقیب دعوای کیفری به حوزه آیین دادرسی کیفری، نمونه بارزی در این چارچوب است. هر چند یکی از مهم‌ترین اهداف آیین دادرسی مدنی فصل خصومت و حلّ اختلاف حقوقی اصحاب دعوا دانسته شده است، این هدف از دیدگاه سیاستگذاران حوزه آیین

دادرسی کیفری نیز پنهان‌نمانده و در راستای اعاده‌نظم و تضمین حقوق طرفین دعوای کیفری تلاش شده است. دستاوردهای جنبش نوظهور عرصه سیاست جنایی یعنی «عدالت ترمیمی» در بستر نظام عدالت کیفری اجرایی گردد (شیری، ۱۳۸۵: ۳۴۴). از این روست که «اصل صلح و سازش» حقوقی، با همان هدف، در قالب نهادهای نو کیفری از جمله «میانجیگری» وارد قلمرو آیین دادرسی کیفری شده است. اصل سازش کیفری در قالب میانجیگری از رهگذر خانه‌های انصاف و شوراهای داوری در سیاست جنایی ایران شروع و در قالب شوراهای حل اختلاف ادامه یافت (نیازپور، ۱۳۹۰: ۲۰۵). تحوّل و استمرار این اصل در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری^۱ دنبال شده است. حقّ بر مشارکت بزه‌دیده در دادرسی‌های جایگزین تعقیب دعوای کیفری امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین حقوق بزه‌دیدگان جرایم (گسن، ۱۳۷۰: ۴۵) و حتّی به عنوان یک اصل، در قلمرو آیین دادرسی کیفری شناخته می‌شود (رایجیان اصلی، ۱۳۹۵: ۹۲). در دادرسی‌های کیفری بین‌المللی به ویژه محاکمات دیوان کیفری بین‌المللی، هرچند حقّ به جریان انداختن دعوا بر اساس شکایت بزه‌دیدگان پیش‌بینی نشده است، بر اساس مقرّرات دیوان، بزه‌دیدگان جرایم می‌توانند در تمام مراحل رسیدگی دیدگاه‌های خود را به طور مستقیم به دیوان ارائه کنند و در چارچوب صلاحیت و اختیارات شعبه مقدّماتی درخواست تجدیدنظر نمایند.^۲ بنابراین، اصل مشارکت بزه‌دیدگان در فرآیند دادرسی‌های کیفری و تلاش در جهت اجرای اصل سازش کیفری با نمودها و جلوه‌های خاصّ خود مانند میانجیگری، تعلیق تعقیب، بایگانی کردن پرونده و ... در چارچوب تقویّت اصول راهبردی دعوای قضایی قلمداد شده‌اند (vergès, 2015: 215).

۱. تبصره ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری: «بازپرس می‌تواند تعلیق تعقیب یا ارجاع به میانجیگری را از دادستان تقاضا نماید.»

۲. ر.ک. بند سوم ماده ۱۵ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و یا مواد ۴۵ و ۹۰ آیین‌نامه دادرسی و ادلّه دیوان کیفری بین‌المللی.

تضمین اصل دادرسی منصفانه در پرتو جلوه‌های آن، مانند احترام به حقوق دفاعی متهمان از جمله حق داشتن وکیل در فرآیند رسیدگی‌های کیفری، با فراز و فرودهای خود امروزه به عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی کیفری در حقوق داخلی^۱ و بین‌المللی^۲ پذیرفته شده است. هرچند امروزه در اصل حضور وکیل در فرآیند دادرسی‌های کیفری به منظور تضمین اصل تساوی سلاح‌ها و حقوق دفاعی متهم تردیدی وجود ندارد، پذیرش این موضوع و استمرار آن در گذر زمان و حدود وظایف و اختیارات وکیل با چالش مواجه بوده است. با پیش‌بینی حضور وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی در قوانین گذشته تا پذیرش نسبی آن در این مرحله (مظاهری، ۱۳۸۵: ۲۴۱) و تسری آن به مراحل پلیسی، به ویژه با پیش‌بینی ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری^۳ و تعیین ضمانت اجراء برای آن، به نحوی می‌توان به تحوّل اصول حقوق دفاعی متهم و چالش‌های فراروی آن در گذر زمان پی برد.

۱. برای نخستین بار، قانونگذار ایرانی به مناسبت بازنگری قانون اصول محاکمات جزایی در سال ۱۳۳۵، حق داشتن وکیل برای متهم را پیش‌بینی کرد و سلب حق تعیین وکیل مدافع از متهم را باعث بطلان حکم دانست. نویسندگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ از رهگذر اصل سی و پنجم قانون اساسی، به این حق جلوه قانون اساسی بخشیدند و سیاستگذاران کیفری نیز در مقررات آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ با پیش‌بینی مواد ۴۸ و ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری و بند ۳ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی در سال ۱۳۸۳ حق دفاع متهم را از رهگذر حضور وکیل مورد توجه قرار داده‌اند.

۲. ر.ک. بند ۴ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بند (د) ماده ۱۶ منشور نورنبرگ، قسمت (د) بند ۴ ماده ۲۱ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، قسمت (د) بند ۴ ماده ۲۰ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی روآندا و قسمت (د) بند ۱ ماده ۶۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی.

۳. ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری: «با شروع تحت نظر قرار گرفتن، شخص می‌تواند تقاضای حضور وکیل نماید. وکیل باید با رعایت محرمانگی تحقیقات و مذاکرات، با شخص تحت نظر ملاقات نماید و در پایان ملاقات با متهم که نباید بیش از یک ساعت باشد می‌تواند ملاحظات کتبی خود را برای درج در پرونده ارائه دهد».

۲-۲. عمومیت داشتن

اصول بنیادین دادرسی کیفری با وجود گوناگونی خود نشانگر مفاهیم کلی عدالت در حل و فصل دعاوی هستند (غمامی، ۱۳۹۶: ۲۳). اصول حقوقی به عنوان قواعد حاکم بر زندگی اجتماعی، باید از ویژگی‌های فردی خالی باشند و آنچه با اهمیت است «این است که قاعده حقوقی در هنگام وضع، مقید به فرد یا اشخاص معین نباشد و مفاد آن با یک بار انجام شدن از بین نرود» (حجتی، ۱۳۸۵: ۱۰۱). بنابراین، یک اصل حقوقی به حکم ذات و طبیعت خود کلی است و نمی‌تواند محدود به موردی خاص گردد. رسیدن به هدف ایجاد و اعاده نظم به جامعه، جز در پرتو تضمین‌های خاص حقوقی برای رعایت اصول دادرسی، امکان‌پذیر نیست. آمرانه بودن این اصول و عمومیت داشتن آنها سبب می‌شود که مردم مبنای وضع آنها را منفعت‌طلبی شخصی قلمداد نکرده و آنها را در راستای حفظ منافع عمومی و ارزش‌های اجتماعی تعبیر نمایند. کلی بودن حقوق و قواعد و اصول مستنبط از آن «نه تنها عادلانه بودن آن را تضمین می‌کند، [بلکه] لازمه حکومت‌های قانونی و پرهیز از استبداد است» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۵۳۳). بنابراین، عمومیت داشتن اصول باید از منظر تدوین اصول و از منظر اجرای اصول مورد توجه قرار گیرد.

۲-۲-۱. از منظر تدوین اصول

اگر بپذیریم که اصول دادرسی بنیان‌های اساسی هستند که در هر نظام حقوقی بر مقررات دادرسی حاکمیت داشته و مواد قانونی برخاسته از آن اصول هستند، ناگزیر باید پذیرفت که کلی و عام‌الشمول بودن آنها و همچنین داشتن ضمانت اجراء جزء لاینفک پیدایش و تدوین یک اصل یا قاعده حقوقی است و بدون این دو ویژگی اصول دادرسی از محتوا و مفهوم خود خالی می‌گردند و قدرت اجرایی خود را از دست می‌دهند. به همین علت ضروری است کلی بودن اصول و ضمانت اجراء دار بودن آنها به عنوان ویژگی‌های اصول بنیادین بررسی شوند.

کلی بودن اصول. رمون گسن اصول عام و اصول خاص را تفکیک می‌کند. از دیدگاه وی اصول عام اصولی هستند که قواعد قابل اجراء را برای تمام حالاتی که یک نوع رابطه اجتماعی را می‌سازند تعیین می‌کنند، در حالی که اصول خاص فقط قواعدی خاص را برای حالات معین ارائه می‌کنند (gassin, 1961: 91). آقای هنری بوش به اصول عام، وظیفه «بیان پیشنهادهای بنیادین و اساسی زندگی حقوقی» را محول می‌کند (buch, 1962: 55). تردیدی وجود ندارد که اصول به دنبال اداره روابط حقوقی اشخاص هستند و رسیدن به این هدف جز از طریق کلیت داشتن اصول امکان‌پذیر نخواهد بود. عام‌الشمول بودن یک اصل می‌تواند معیاری کارآمد برای تفکیک آن از قواعدی که چنین ویژگی‌ای را ندارند قلمداد گردد. کلیت داشتن یک اصل محدود به عام بودن مفهوم آن نیست، بلکه در زمان تدوین یک اصل یا قاعده حقوقی، عبارات و اصطلاحات موضوع تدوین نیز باید عمومیت داشته باشند. به عنوان نمونه، ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱ برای نخستین بار اصل برائت را به عنوان یکی از اصول کلی و بنیادین دادرسی با عباراتی عام تدوین نموده است که این رویکرد در سایر اسناد بین‌المللی^۲ و حتی اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی^۳ استمرار یافته است. به کارگیری اصطلاحاتی عام چون «بزهکار»، «بی‌گناه» و «قانون» هرچند راه تفاسیر قضایی را باز می‌نماید، در مجموع سازنده یک اصل یا قاعده حقوقی است که با همین کیفیت در حقوق داخلی بازتاب یافته است. از این روست که اصل سی و هفتم قانون اساسی^۴ کلماتی

۱. بند (الف) ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «الف) هر کس به جرمی متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع از او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد».

۲. برای نمونه ر.ک بند دوم ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.

۳. بند نخست ماده ۶۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی: «۱- اصل بر بی‌گناهی اشخاص است مگر آنکه بر طبق حقوق قابل اجراء، خلاف آن در دیوان ثابت شود».

۴. اصل سی و هفتم قانون اساسی: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد».

عام چون «اصل»، «قانون»، «مجرم»، «جرم» و «دادگاه» را به منظور بیان اصل کلی و عامّ براءت به کار گرفته است. تدوین کنندگان قانون آیین دادرسی کیفری نیز این رویکرد را دنبال کرده‌اند.^۱

بدیهی است اصول بنیادین دادرسی باید در تمام مراحل دادرسی جریان و عمومیت داشته باشند. از این روست که اصل احترام به حقوق دفاعی متهمان امروزه به عنوان یکی از اصول کلی حقوقی در تمام مراحل دادرسی مورد پذیرش و احترام قرار گرفته است (جعفری تبار، ۱۳۹۳: ۲۰۲). بسیاری از این اصول در فرآیند رسیدگی‌های کیفری تحت قواعد و اصولی عام چون اصل قانونی و مشروع بودن تحصیل ادله کیفری با ضمانت اجراهای خاص خود مورد توجه قانونگذار و رویه قضایی قرار گرفته‌اند (تدین، ۱۳۹۲: ۱۲۷).

داشتن ضمانت اجراء. یکی از ویژگی‌های بنیادین حقوق داشتن ضمانت اجراء است. این ویژگی اصول حقوقی را از سایر اصول اخلاقی و مذهبی متمایز می‌سازد. «قاعده‌ای را که اجرای آن از طرف دولت تضمین نشده است، نباید در شمار قواعد حقوقی آورد» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۵۲۳)، چراکه اگر تابعان حقوق خود را در انجام یا عدم انجام قواعد حقوقی آزاد و بدون مکافات تصور نمایند، چگونه می‌توان هدف حقوق را که تنظیم روابط اشخاص و برقراری نظم در اجتماع است محقق نمود. همین ویژگی است که می‌طلبد اشخاص در اجتماع حقوق و تکالیف متقابلی داشته باشند و هرگاه حقوق آنها مورد تعرض قرار گیرد، اعاده آن و واکنش در مقابل متجاوز از سوی دولت تأمین و تضمین گردد. از این منظر، ضمانت اجرای قواعد حقوقی هر چند جزء لاینفک آنها قلمداد می‌گردد و بدون آن یک قاعده در مفهوم حقوقی آن شکل نمی‌گیرد، بدیهی است این ضمانت اجراء، برخلاف قواعد اخلاقی و مذهبی، جزء ذاتی و درونی قاعده نبوده و از بیرون تعیین

۱. ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری: «اصل، براءت است. هر گونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص مجاز نمی‌باشد، مگر به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی، در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند».

و تحمیل می‌گردد. هرچند به نظر می‌رسد برخی حقوقدانان داشتن ضمانت اجراء را جزئی ذاتی و عقلی قلمداد کرده و در تعریف اصول و قواعد حقوقی آورده‌اند که قواعد حقوقی «دسته‌ای از قواعد نیکوست که به حکم عقل شایسته داشتن ضمانت اجراء اجتماعی است» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۵۲۸).

قواعد و اصول دادرسی نیز به عنوان بخشی از قواعد حقوقی با ضمانت اجراهای خاص خود از سوی قانونگذار و رویه قضایی حمایت شده‌اند. برخی از این ضمانت اجراها جنبه شخصی داشته و علیه مقامات خاطی اتخاذ می‌گردند و طیفی گسترده از تدابیر اداری - انتظامی یا کیفری مدنی را دربرمی‌گیرند. «برخی دیگر یک تدبیر کیفری ماهوی به نفع متهم و مبنی بر تخفیف مجازات است که به ندرت به مرحله اجراء در می‌آید، ولی مهم‌ترین و مؤثرترین اقدام، یک تدبیر دادرسی است که مبتنی بر رد اتهام و سلب اعتبار از دلیل است» (delmas-marty, 1995: 525).
عدم رعایت قواعد و اصول حاکم بر مراحل مختلف دادرسی به ویژه مرحله تحقیقات مقدماتی مانند عدم رعایت حقوق دفاعی متهم یا نقض احترام به تمامیت جسمانی و زندگی خصوصی افراد، تحقیقات انجام شده و ادله جمع‌آوری شده در این مرحله را در معرض بطلان و سلب ارزش قضایی قرار می‌دهد. از این روست که اصل سی و هشتم قانون اساسی^۱ و بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی^۲ این گونه از ادله را فاقد ارزش، اعتبار و حجیت شرعی و قانونی قلمداد کرده و متخلف از این اصول را قابل مجازات دانسته است. در مقررات آیین دادرسی کیفری نیز بر رعایت اصول دادرسی کیفری تأکید شده و هرگونه اقدامی که باعث

۱. اصل سی و هشتم قانون اساسی: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود».

۲. بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی: «هرگونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذ شده بدین وسیله حجیت شرعی و قانونی نخواهد داشت».

سلب حقوق دفاعی متهم یا نقض حریم خصوصی می‌گردد ممنوع اعلام شده است.^۱ این رویکرد در قانون آیین دادرسی کیفری به ویژه در ماده ۷^۲ و تبصره ۱ ماده ۱۹۰^۳ این قانون به روشنی دنبال شده است. این نوع ضمانت اجراء که یک نوع ضمانت اجرای انتظامی است بر این دیدگاه استوار است که «همان‌گونه که قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری با دقت خاصی، قواعد و مقررات و روش جستجوی ادله جرم را تعیین و تبیین می‌نماید، باید ضمانت اجرای عدم رعایت این اصول و قواعد قانونی را که سیستم دادرسی موظف به تبعیت از آنهاست نیز مشخص نماید» (تدین، ۱۳۹۲: ۲۳۲).

بنابراین، بدیهی است عمومیت یافتن یک اصل و قاعده حقوقی به عنوان محور ایجاد و اعاده نظم در جامعه باید در جوهر و ذات خود کلیت داشته و از طرق مختلف حقوقی تضمین و تأیید گردد تا صبغه الزامی به خود گرفته و در راستای منافع جامعه، ارزش اجتماعی و پذیرش عمومی یابد.

۲-۲-۲. از منظر اجرای اصول

هر اصل حقوقی در بستر تحولات اجتماعی به وجود می‌آید و برای استمرار و ادامه حیات خود باید از یک طرف مقبولیت و ارزش اجتماعی پیدا کند و از طرف دیگر، برای رسیدن به هدف نهایی خود یعنی ایجاد نظم در جامعه، رعایت آن اجباری باشد. بدیهی است پذیرش یک اصل یا قاعده حقوقی، به ویژه آنجا که شهروندان در مقام دادرسی و احقاق حق قرار می‌گیرند، از سوی

۱. ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری: «(...) پرسش تلقینی یا همراه با اغفال، اکراه و اجبار متهم ممنوع است».

۲. ماده ۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مقرر در قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارد شده، به مجازات (...) محکوم خواهند شد».

۳. تبصره ۱ ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری: «سلب حق همراه داشتن وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم به ترتیب موجب مجازات انتظامی درجه ۸ و ۳ است». البته لازم به ذکر است تا قبل از اصلاحات مورخ ۱۳۹۴/۳/۲۴، سلب حق مذکور باعث بی‌اعتباری تحقیقات می‌گردید.

اجتماع و مقبولیت آن می‌تواند تضمین‌کننده احترام به وصف الزام‌آوری آن اصل و رعایت آن باشد، احترامی که با وجود داشتن ضمانت اجراء برای یک اصل، به علت عدم مقبولیت گاه به راحتی به دست نمی‌آید. بنابراین، ارزش اجتماعی داشتن و الزامی بودن آنها شایسته بررسی است. **ارزش اجتماعی داشتن.** هر اصل حقوقی همان گونه که در بستر اجتماع متولد می‌شود، نمی‌تواند خارج از اجتماع ارزش پیدا کند. بنابراین، همان گونه که حقوق و اصول مربوط به آن فارغ از جامعه بی‌معناست، «تصور انسان در حالت طبیعی و منفرد و مستقل که بدون توجه به اجتماع و بدون زیستن در اجتماع دارای حقوق باشد، خارج از واقعیت است و هیچ وقت وجود نداشته است» (مدنی، ۱۳۹۰: ۴۰). بدین ترتیب، هر شخص اعم از حقیقی و حقوقی در قلمرویی از مجموعه اصول و قواعد حقوقی قرار دارد که برای اداره رفتارهای بشری و تعاملات آنها به وجود آمده است. این قواعد و اصول هر چند ارزش ذاتی داشته و به خودی خود حجت قلمداد گردند (جعفری‌تبار، ۱۳۹۳: ۱۹۹)، باید از منظر تابعان حقوق نیز پذیرفته شوند. از این روست که والاترین ارزش‌های بشری یعنی عدالت در فرآیند دادرسی‌ها از دیدگاه شهروندان تمسک به برابری و مساوات را ایجاب می‌نماید. «انسان می‌خواهد در ارتباط خود با دیگران برابر باشد؛ از تبعیض نابجا می‌گریزد؛ خواه منبای آن رنگ پوست و نژاد باشد یا اعتقاد سیاسی، و عدالت را در این می‌بیند که ارزش والاتر بهای والاتری پیدا کند» (بولانژه، ۱۳۷۶: ۸۹). به همین خاطر، ارزش عدالت در دادرسی نیز وارد می‌شود و در چارچوب اصولی مانند اصل رعایت حقوق دفاعی، اصل بی‌طرفی و اصل برابری اصحاب دعوا رخ می‌نمایند تا از این طریق اساسی‌ترین احتیاج و اشتیاق بشری را برآورد.

تضمین اجرای کامل یک قاعده حقوقی در بستر اجتماع فقط در قالب ضمانت اجراهای مختلف حقوقی امکان‌پذیر نیست. هر اصل و قاعده‌ای که بخواهد در قلمرو حقوق استمرار و دوام یابد، ابتدا باید در بستر جامعه پذیرفته و تأیید شود. از این روست که منتسکیو در کتاب روح‌القوانین خود می‌نویسد «برای اینکه قانون به خوبی وضع و به موقع اجراء گذاشته شود، بهتر آن است که روحيات

مردم برای قبول آن آماده باشد» (متسکیو، ۱۳۹۱: ۵۷۱). ارزش اجتماعی یافتن یک اصل یا قاعده حقوقی ارتباطی مستقیم با هدف و کارکرد آن قاعده در شئون مختلف اجتماعی دارد. پذیرش احترام به حقوق شهروندان و رعایت کرامت آنها در اجتماع، اساس و مبنای بسیاری از اصول بنیادین دادرسی مانند اصل احترام به حریم خصوصی اشخاص، رعایت اصل رازداری حرفه‌ای و رعایت حقوق دفاعی متهم قلمداد می‌گردد. از این رو، حتی می‌توان گفت «عادات و رسوم اجتماعی در صورتی به قاعده حقوقی تبدیل می‌شود که وجدان عمومی تضمین آن را از نظر اجتماعی مشروع بداند، هرچند که این ضمانت اجراء در خارج نیز محقق نشده باشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۵۲۸). بنابراین، ارزش اجتماعی داشتن یک اصل هم مبنای توکد آن اصل و هم مبنای بقاء و استمرار آن خواهد بود.

الزامی بودن. اصول حقوقی برای اینکه بتوانند به هدف نهایی خود یعنی برقراری نظم در جامعه دست یابند، باید رعایت‌شان الزامی باشد. الزامی بودن از بارزترین خصیصه‌های اصول حقوقی است که در سایه آن نظام حقوقی برای دسترسی به اهداف خود به ویژه ساماندهی روابط اجتماعی، همگان را به پیروی از این قواعد ملزم می‌سازد. در حقیقت، قواعد و اصول حقوقی با برخورداری از این خصیصه، اراده قانونگذار در موضوعات حقوقی را به شهروندان جامعه تحمیل می‌نمایند. به همین علت، کنار گذاشتن آنها امکان‌پذیر نیست و همگان باید به شکل همه‌جانبه به آنها احترام بگذارند (دل-و کیو، ۱۳۸۰: ۸۰). «وظیفه حقوق اعلام وقایع یا اخبار از حقایق نیست. برای تنظیم روابط مردم، باید آنها را به انجام پاره‌ای امور ناگزیر ساخت و از پاره‌ای دیگر منع کرد» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۵۱۷). از این روست که اصول دادرسی نیز به عنوان اصول حقوقی که حیات دادرسی و حتی مشروعیت آن در گرو اجرای آنهاست، اصولی غیرقابل عدول شناخته شده‌اند که دادرس و اصحاب دعوا مکلف به رعایت آنها هستند و فقط در موارد خاص و آن هم در تعارض با سایر اصول ممکن است بر اصل دیگر رجحان یابند. به همین خاطر «تعارض دو اصل حقوقی، با بی‌اعتباری یکی از آن

دو پایان نمی‌یابد، بلکه فقط اصلی بر اصل دیگر تفوق داده می‌شود. در جایی که قاعده حقوقی، اصلی کلی را نادیده انگاشته، بهتر است در صدد یافتن اصلی دیگر باشیم که بر آن ترجیح یافته است» (جعفری تبار، ۱۳۹۳: ۸۴). این گونه است که اصل علنی بودن دادرسی با الزامات خود در تعارض با اصولی همچون اصل رعایت و احترام به حریم خصوصی اشخاص کنار گذاشته می‌شود و الزامات این اصل اخیر جایگزین آن می‌گردد.^۱ همچنین، اصل رعایت حقوق دفاعی متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی، گستره اصل سرّی بودن این مرحله را محدود نموده است، به گونه‌ای که ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری اجازه داده است که با شروع تحت نظر قرار گرفتن شخص، او بتواند «تقاضای حضور وکیل نماید. وکیل باید با رعایت محرمانگی تحقیقات و مذاکرات، با شخص تحت نظر ملاقات نماید و در پایان ملاقات با متهم که نباید بیش از یک ساعت باشد می‌تواند ملاحظات کتبی خود را برای درج در پرونده ارائه دهد».

وصف الزامی بودن در همه اصول و قواعد حقوقی یکسان نیست. اما رعایت همه قواعد و اصول حقوقی با وصف داشتن ضمانت اجراء الزامی است. رعایت برخی از اصول به طور مطلق الزامی است و در هیچ صورتی، گریزی از اجرای آنها وجود ندارد. اما برخی دیگر از این اصول در صورتی اجراء می‌گردند که اشخاص در انتخاب راه حل دیگری توافق نکرده باشند و یا قانونگذار عدول از آنها را ممکن دانسته باشد؛ به عنوان نمونه، اصل بی طرفی دادرسی و مرجع قضایی را می‌توان در زمره اصول و قواعد امری دانست که توافق برخلاف آنها قابل پذیرش نیست و به همین علت رعایت آنها در قانون با ضمانت اجرای بطلان و سلب اعتبار از تصمیمات قضایی مواجه گردیده است.^۲ در اسناد بین‌المللی و رویه قضایی محاکم کیفری بین‌المللی، رعایت برخی از اصول بنیادین مانند اصل منع شکنجه به عنوان قاعده آمره بین‌المللی به رسمیت شناخته شده که همه دولت‌ها ملزم به رعایت مفاد

۱. ر.ک. ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری.

۲. ر.ک. ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری.

آن هستند (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۵: ۱۵۲). پذیرش شیوه‌های عدالت ترمیمی برای پاسخدهی به برخی از بزه‌کاران و توافقی شدن عدالت کیفری در پرتو جلوه‌هایی چون صدور قرار بایگانی کردن پرونده‌های قضایی - کیفری، میانجیگری کیفری یا تعلیق تعقیب، با وجود اصل الزامی بودن تعقیب‌های کیفری، نمونه‌هایی از اجرای اصول و قواعد تکمیلی در بستر رسیدگی‌های کیفری هستند (نیازپور، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

۲-۳. انعطاف‌پذیری

یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک اصول بنیادین دادرسی را می‌توان انعطاف‌پذیری آنها دانست. اصول به عنوان مجموعه‌ای متنوع از ارزش‌ها و قواعد حاکم بر یک نظام حقوقی، در عین ثبات و قطعیت، همان گونه که برای انطباق با نیازها و ضروریات حقوقی تحول و تکامل می‌یابند، برای اعمال و اجراء در بستر اجتماع نیز باید قدرت انعطاف‌پذیری داشته باشند. هرچند برخی از حقوقدانان پذیرش این ویژگی را برای اصول به مفهوم پذیرش عدم قطعیت و ثبات اصول برآورد نموده‌اند (Wolff, 2011: 552)، این برداشت ناشی از عدم درک صحیح از چیستی انعطاف‌پذیری و آثار انعطاف‌پذیری از منظر حیات اصول و متنوع شدن کارکرد آنها در قلمروهای مختلف حقوقی به ویژه فرآیند دادرسی کیفری است.

۲-۳-۱. چیستی انعطاف‌پذیری

کریستین ولف انعطاف‌پذیری قواعد و اصول حقوقی را در چهار بعد متفاوت تعریف نموده است (Wolff, 2011: 552). در نگاه نخست، انعطاف‌پذیری به عنوان «ویژگی ذاتی اصول و قواعد حقوقی» شناخته شده است. این مفهوم از انعطاف‌پذیری می‌تواند بین این ویژگی اصول با قطعیت قواعد و اصول حقوقی تنش ایجاد نماید و این نتیجه را القاء کند که عدم قطعیت اصول به عنوان اثر ضروری انعطاف‌پذیری آنها بروز نماید. برخی از حقوقدانان این برداشت را مانع دنباله‌روی اصول

و قواعد حقوقی و به طور کلی حقوق از عدالت دانسته‌اند و این ویژگی را دشمن بایستگی و شایستگی اصول قلمداد نموده‌اند. طرفداران قطعیت اصول و نفی انعطاف‌پذیری آنها معتقدند که اصل برابری اشخاص در برابر قانون زمانی می‌تواند به معنای واقعی خود در فرآیند دادرسی‌های کیفری اعمال و اجراء گردد که همه افراد در شرایط یکسان و مساوی مورد رفتار نابرابر قرار نگیرند و این مهم جز از طریق قطعیت و حتمیت اصول به دست نمی‌آید (manson, 1992: 397).

در مقابل، عدّه‌ای انعطاف‌پذیری اصول حقوقی را نه تنها مخالف حتمیت و قطعیت آنها ندانسته‌اند، بلکه این ویژگی را به عنوان ضرورتی که اجازه دستیابی به تصمیمات عادلانه در هر مورد را فراهم می‌سازد برآورد نموده‌اند. از دیدگاه واقع‌گرایان، همه اصول و قواعد حقوقی دارای وصف کلی و عام هستند، اما در عمل و اجراء باید در هر مورد با توجه به اقتضائات هر قضیه اعمال و اجراء گردند (manson, 1992: 398). این برداشتی است که در نگاه دوم از مفهوم انعطاف‌پذیری اصول ارائه گردیده است. بنابراین، از این دیدگاه انعطاف‌پذیری به عنوان نشانه‌ای از اعمال حقوق قلمداد می‌گردد. از این رو، خود حقوق انعطاف‌پذیر نیست، بلکه چگونگی اعمال و اجراء آن در عمل است که انعطاف‌پذیر جلوه می‌نماید.

در دیدگاه سوم، انعطاف‌پذیری به عنوان ویژگی خاص و متمایز حقوق کامن‌لا شناخته می‌شود. به همین خاطر اعتقاد بر این است که «حقوق رویه‌ای، انعطاف‌پذیرتر از حقوق مدون است» (atiyah, 1991: 71). حقوق با مجموعه سازکارهای خود ناتوان از پیش‌بینی همه روابط و پاسخدهی به آنهاست و این رویه قضایی است که با ارائه تفاسیر مناسب از حقوق، کارکرد آن را در عمل پویا و کارآمد می‌سازد. قاضی برنان در پرونده دایتربیچ علیه آر آورده است: «کامن‌لا به وسیله دادگاه‌ها ایجاد شد و منشأ این نظام در واقع این است که قضات این توانایی را داشته باشند که قواعد و مقررات حقوقی را منطبق با ارزش‌های اجتماعی زمانه خود تشکیل دهند» (manson, 1992: 399).

در راستای این رویکرد، در نگاه چهارم، انعطاف‌پذیری به عنوان «ویژگی بالقوه قواعد حقوقی مدون» تعریف شده است (77: 1991, atiyah). قاعده حقوقی که در طول زمان نتواند با ارائه تفاسیر مناسب و همسو با نیازها و اقتضائات جامعه حرکت نماید و در چالش با موضوعات مختلف حقوقی راهکار ارائه کند، به تدریج متروک و ناکارآمد جلوه خواهد نمود. بنابراین، از این دیدگاه یک اصل یا قاعده حقوقی در کنار قطعیت و کلیت خود باید انعطاف‌پذیر باشد تا بقاء و استمرار آن تضمین گردد.

۲-۳-۲. آثار انعطاف‌پذیری

انعطاف‌پذیری اصول و قواعد حقوقی و الزامات ناشی از آنها در بستر حقوق نوشته و همچنین حقوق کامن‌لا به عنوان سازگار اتخاذ تصمیمات عادلانه برآورد شده است. رویه قضایی در این دو نظام حقوقی تلاش می‌کند قواعد و اصول حقوقی را در جریان دادرسی‌های خود با ارائه تفاسیر قضایی متناسب با باورها و ارزش‌های اجتماعی و تحولات آنها منطبق و همراه سازد. از این روست که محدود نمودن رویه قضایی به پیروی از تصمیمات قضایی پیشین و قبول عدم تفسیرپذیری اصول و قواعد حقوقی نه تنها بقاء و استمرار اصول بنیادین را به مخاطره می‌اندازد، بلکه کارایی و عملکرد آنها را در پاسخدهی به نیازهای اجتماعی با چالش مواجه می‌سازد (191: 2019, turcotte). «حقوق همان گونه که از اجتماع ناشی می‌شود، وسیله اصلاح آن نیز است و با عدالت رابطه ناگسستگی دارد. حقوق علم به قواعد زندگی اجتماعی است و مانند خود زندگی نمی‌تواند بی‌هدف و مقصد باشد، پس چگونه می‌توان وظیفه آن را به احراز وضع موجود محدود کرد و ارزیابی و هدف قواعد را بیهوده شمرد» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۹۸). اگر حقوق را مجموعه‌ای از اصول و قواعد الزامی بدانیم که از وجدان عمومی در هر زمان معین برمی‌آید و اگر منبع اصلی حقوق را وجدان عمومی و مبنای قواعد و اصول حقوقی را نیاز جامعه به حکومت آنها بر روابط اجتماعی قلمداد کنیم (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۵۵)، دیگر تفاوت اساسی بین قانون و رویه قضایی وجود نخواهد داشت، چرا که

همه آنها نمودهای خارجی وجدان عمومی هستند که به دنبال برقراری نظم و انسجام در روابط اجتماعی تابعان حقوق هستند. همین وجدان عمومی که پایه گذار قواعد و اصول حقوقی است ایجاب می نماید که در مواجهه با موضوعات و مسائل حقوقی، کارآیی اصول و قواعد حقوقی نمود یافته و حقوق در عمل انعطاف لازم را پیدا کرده و با واقعیت های عالم خارج هماهنگ گردد.

این رویکرد عمل گرایانه را می توان در اجرای اصل برائت یا فرض بی گناهی متهم به عنوان یکی از مهم ترین اصول بنیادین دادرسی های کیفری داخلی و بین المللی ملاحظه نمود. از اعلامیه جهانی حقوق بشر تا کنوانسیون ها و میثاق های بین المللی به بیان این اصل پرداخته شده و حتی به عنوان یکی از اصول اساسی محاکمات عادلانه به رسمیت شناخته شده است. فرض بی گناهی در قوانین اساسی بسیاری از کشورها از جمله قانون اساسی ایران مورد توجه قرار گرفته است.^۱ در تمامی مراحل دادرسی و رسیدگی، یعنی از مرحله تحقیقات ابتدایی پلیس تا مرحله تعقیب و تحقیق در دادسرا و در نهایت، دادگاه این اصل لازم الرعایه است. بنابراین، التزام به اصل برائت نه فقط توسط دادگاه ها و سیستم دادگستری ضروری است، بلکه تمام نمایندگان قوای عمومی باید ملتزم به رعایت آن باشند، «زیرا عکث و فلسفه وضع این اصل حقوق کیفری، علاوه بر رعایت حرمت اشخاص خصوصی، کنترل قدرت و پیش بینی راهکارهایی جهت جلوگیری از فساد و سوء استفاده از قدرت است» (شاملو، ۱۳۸۳: ۲۷۳).

در نگاه نخست، از اصل برائت این گونه استنباط می گردد که حق بهره مندی از آن فقط هنگامی شروع می گردد که شخصی به صورت رسمی تحت اتهام قرار گیرد، چراکه این اصل در زمره حقوق متهم قلمداد می گردد؛ اما انعطاف پذیری این اصل اقتضا دارد که آثار آن نه تنها محدود به مرحله ایراد رسمی اتهام نگردیده و همه وضعیت ها حتی قبل از تنظیم اتهامات را دربرگیرد، بلکه

۱. اصل سی و هفتم قانون اساسی: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد».

شمول آن نسبت به مظنون حتی به طریق اولی مسلّم باشد، زیرا «اولاً، به کلی غیرمنطقی خواهد بود که قاضی بررسی‌کننده اتهامات، مظنون را مجرم فرض کند و ثانیاً، اگر فرض بی‌گناهی پیش از تأیید اتهامات اعمال نگردد، ممکن است لطمه جبران‌ناپذیری به حقوق فرد پیش از تأیید اتهام وارد شود و حمایت‌های بعدی هم بی‌تأثیر خواهد بود» (فضائلی، ۱۳۸۹: ۲۹۶). از این روست که بند ۱ ماده ۶۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی^۱ نیز با به کار بردن عبارت «هرکس» که اعم از مظنون و متهم است این دیدگاه را دنبال نموده است.

نتیجه

اصول حقوقی اصولی کلی و دائمی هستند که منشأ و منبع وضع قواعد جزئی و نمایانگر ارزش‌های اساسی حاکم بر جامعه هستند. همین اصول، در قلمرو آیین دادرسی کیفری، آنگاه که ریشه در حقوق اساسی و بنیادین جامعه می‌یابند، وصف بنیادین می‌گیرند، چراکه وجود آنها باعث دوام و بقاء و نبود آنها موجب از هم گسیختگی حیات دادرسی و مشروعیت آن می‌گردد. این اصول بنیادین غیرقابل عدول بوده و همه مکلف به رعایت آنها هستند و در تعارض با سایر اصول، بدون اینکه ارزش و اعتبار خود را از دست بدهند، بر اصل دیگر رجحان می‌یابند. بنیادی بودن این اصول ناشی از توافق بین آموزه‌های علمای حقوق و رویه قضایی است. قواعد مصادیق اجرای یک اصل هستند، اما اصول حقوقی گستره‌ای کلی‌تر از قواعد حقوقی دارند، زیرا هر اصل دربرگیرنده چند قاعده حقوقی است. این اصول نسبت به قواعد حقوقی از دوام بیشتری برخوردارند و تکیه بر مبانی حقوق دارند. در هر نظام حقوقی، اصول کلی وجود دارند که بیانگر ارزش‌ها و معیارهای حاکم بر آن نظام هستند. قانونگذار با الهام از این ارزش‌ها و آرمان‌های مطلوب، اقدام به وضع قواعدی می‌نماید که میراث

۱. بند نخست ماده ۶۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی «۱- اصل بر بی‌گناهی اشخاص است مگر آنکه بر طبق حقوق قابل اجراء، خلاف آن در دیوان ثابت شود».

نسل‌های گذشته و ثمره سده‌های متمادی هستند. این گونه است که اصول حقوقی و در فرآیند دادرسی، اصول بنیادین با ویژگی‌های خاص خود یعنی استمرار در طول زمان، عام بودن و انعطاف‌پذیری استخراج و استنباط می‌گردند. استمرار و تداوم اصول و قواعد حقوقی اوصافی هستند که به حقوق ثبات و امنیت می‌بخشند. استمرار باعث می‌گردد که اصول دادرسی کیفری نیز به عنوان بنیان‌های محکم و استواری جلوه نمایند که مانع انحراف مسیر دادرسی از اجرای عدالت می‌گردند. اگر بپذیریم که اصول دادرسی بنیان‌های اساسی هستند که در هر نظام حقوقی، بر مقررات دادرسی حاکمیت داشته و مواد قانونی برخاسته از آن اصول هستند، ناگزیر باید پذیرفت که کلی و عام‌الشمول بودن آنها و همچنین داشتن ضمانت اجراء جزء لاینفک پیدایش و تدوین یک اصل یا قاعده حقوقی است و بدون این دو ویژگی اصول دادرسی از محتوا و مفهوم خود خالی می‌گردند و قدرت اجرایی خود را از دست می‌دهند. اصول به عنوان مجموعه‌ای متنوع از ارزش‌ها و قواعد حاکم بر یک نظام حقوقی، در عین ثبات و قطعیت، همان گونه که برای انطباق با نیازها و ضروریات حقوقی تحوّل و تکامل می‌یابند، برای اعمال و اجراء در بستر اجتماع نیز باید قدرت انعطاف‌پذیری داشته باشند.

بنابراین، «اصول بنیادین دادرسی، اصول کلی و دائمی هستند که ریشه در حقوق اساسی و بنیادینی دارند که وجود آنها باعث پایداری و دوام و نبود آنها موجب از هم گسیختگی حیات دادرسی و مشروعیت آن می‌گردد».

منابع

الف) فارسی

- باقری‌نژاد، زینب (۱۳۹۵). اصول آیین دادرسی کیفری، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
- بولانژه، ژان (۱۳۷۶). «اصول کلی حقوقی و حقوق موضوع»، ترجمه علیرضا محمدزاده و اداقانی، مجله حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۶.
- تدین، عباس (۱۳۹۲). تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، تهران، نشر میزان.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۰). مقدمه عمومی علم حقوق، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جعفری تبار، حسن (۱۳۹۳). مبانی تفسیر فلسفی حقوقی، چاپ نخست، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- حجّتی، سیدمهدی (۱۳۸۵). «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلاء، شماره ۲۴-۲۳.
- دل-وکیو، جورجو (۱۳۸۰). فلسفه حقوق، ترجمه جواد واحدی، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
- رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۹۵). بزهدیده‌شناسی حمایتی، ویرایش نخست، چاپ دوم، تهران، نشر دادگستر.
- رحیمی‌نژاد، اسمعیل (۱۳۸۷). کرامت انسانی در حقوق کیفری، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
- رضوی‌فرد، بهزاد (۱۳۹۰). حقوق بین‌الملل کیفری، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.

- شاملو، باقر (۱۳۸۳). « اصل برائت کیفری در نظام‌های نوین دادرسی»، در: مجموعه مقالات علوم جنایی در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری، چاپ نخست، تهران، انتشارات سمت.
- شیری، عباس (۱۳۸۵). عدالت ترمیمی (مبانی و کنش‌گران)، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
- صادقی، محسن (۱۳۸۲). اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- صادقی، محسن (۱۳۸۴). اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
- علامه، غلام حیدر (۱۳۸۹). اصول راهبردی حقوق کیفری، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
- غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۶). اصول آیین دادرسی مدنی فرامگی، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.
- فرحزادی، علی اکبر (۱۳۷۹). «معرفی اجمالی اصول بنیادین در دادرسی اسلامی»، نشریه حقوق، شماره ۲۰-۱۹.
- فضائلی، مصطفی (۱۳۸۹). دادرسی عادلانه محاکمات کیفری بین‌المللی، چاپ دوم، تهران، انتشارات شهر دانش.
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد (۱۳۹۵). حقوق بشر در جهان معاصر، در آمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، دفتر نخست، چاپ سوم، تهران، انتشارات شهر دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۱). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ هشتادویکم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- گرجی، علی اکبر (۱۳۹۳). «مبنا و مفهوم حقوق بنیادین»، نشریه حقوق اساسی، شماره ۲.

- گسن، ریمون (۱۳۷۰). جرم‌شناسی کاربردی، ترجمه مهدی کی‌نیا، چاپ نخست، تهران، انتشارات علامه طباطبائی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). «فرهنگ جهانی؛ نگاهی به مفهوم و نظریه‌های جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۱.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۹۵). *ادله اثبات دعوا*، چاپ چهارم، تهران، نشر میزان.
- مؤذّن‌زادگان، حسنعلی (۱۳۷۹). «اصول دادرسی کیفری از دیدگاه امام علی»، نشریه علوم انسانی، شماره ۳۴.
- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۹۱). *قواعد فقه (بخش جزایی)*، ویرایش نخست، چاپ بیست‌وسوم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۹۰). *مبانی و کلیات علم حقوق*، چاپ نخست، ویرایش نخست، تهران، انتشارات پایدار.
- مظاهری، امیرمسعود (۱۳۸۵). «مفهوم مداخله و کیل مدافع در تحقیقات مقدماتی»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۷-۵۶.
- منتسکیو، شارل لویی (۱۳۹۱). *روح‌القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی، جلد نخست، چاپ دهم، تهران، نشر امیرکبیر.
- مهاجری، علی (۱۳۹۱). *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، جلد نخست، تهران، چاپ سوم، انتشارات فکرسازان.
- میرمحمدصادقی، حسین، (۱۳۹۵). *دادگاه کیفری بین‌المللی*، چاپ چهارم، تهران، نشر دادگستر.
- نیازپور، امیرحسن (۱۳۹۰). *توافقی شدن آیین دادرسی کیفری*، چاپ نخست، تهران، نشر میزان.

– وثوقی، منصور و نیک خلق، علی اکبر (۱۳۹۵). *مبانی جامعه‌شناسی، ویرایش نخست، چاپ بیست و دوم، تهران، انتشارات بهینه.*

ب) فرانسوی و انگلیسی

- Atiyah, P.S and. Summers, R.S (1991). *Form and Substance in Anglo-American Law: A Comparative Study in Legal Reasoning, Legal Theory, and Legal Institutions*, Second edition, London, Clarendon press.
- Bourdon, William (2018). *La cour pénale internationale, Le statut de Rome*, 1ère édition, Paris, Éditions du Seuil.
- Buch, Henri (1962). *La nature des principes généraux du droit*, RIDC.
- Cornu, Gérard (2014). *Vocabulaire juridique*, 10ème édition, Paris, Puf.
- Delmas-Marty, Mireille (1995). *Procédures pénales d'Europe*, 1ère édition, Paris, Puf.
- Gassin, Raymaund (1961). *Spéciales et droit commun*, 1ère édition, Paris, Dalloz.
- Gény, François (2000). *Science et technique en droit privé positif*, 1ère édition, Paris, Sirey.
- Guinchard, Serge et Buisson, Jacques (2017). *Procédure pénale*, 5ème édition, Paris, Lexis Nexis.
- Manson, Anthony (1992). “The Use and Abuse of Precedent”, *Australian Bar Review*, ALR 385.
- OSTF. (2010). *L’instantané ou l’institue ? L’institue ou l instituant ? Le droit a-t-il vocation de durer ?* in Temps et droit, le droit a-t-il vocation de durer ? Sous la direction de OST F., Bruxelles, Bruylant.
- Turcotte, Kellinde (2019). “Why legal flexibility is not a threat to either the Common law system of England and Australia or the Civil law system of France in the twenty-first century”, *Hanse law review (HanseLR)*, Vol. 1 No. 2.
- Vergès, M. Étienne (2015). *Les principes directeurs du procès judiciaire*, Thèse (dactyl.), De l’université d’Aix-Marseille.



- Wolff, Lutz – Christian (2011). “Law and flexibility- Rule of law limits of a rhetorical silver bullet”, *The journal jurisprudence*.